أعوذ باللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

 یكی از مسائلی كه بسیاری از دوستان به این نكته توجه دارند تصور می‌شود كه آن چنانكه باید بشود برداشت صحیح و مناسبی از این نداشته باشند كیفیت سلوك مخدرات با توجه به تقدیر و كیفیت امضاء مشیت الهی است خیلی سوالاتی می‌شود كه در خواست دعا درخواست طلب برای رفع گرفتاری رفع مرض گشایش در امور و سایر مسائلی كه به یك نحوی با زندگی عادی و روزمره ما در ارتباط است نسبت به اینها مطلب گفته می‌شود به نظر می‌رسد راجع به این قضیه من قبلا خدمت دوستان عرض كرده باشم ولی به نظر دیدم به عنوان مقدمه چون بسیاری از سوالاتی كه شده بود در دفعه اول راجع به این قضیه است من چند تای آن را نگاه كردم چون بنابر این دارم كه در جلسه امروز راجع به سوالات مطرح شده در جلسه قبل در حد وسع و مقدار اطلاع خودمان پاسخ بدهم از این نظر به عنوان مقدمه این را مطرح می‌كنم و بعد به پاسخ سوالات جلسه قبل می‌پردازم تا وقتی كه وقت اجازه بدهد.

 ببینید قضیه سلوك در پیمودن راه خدا این یك مسأله‌ای است در راستای امضاء و قبول تقدیر و مشیت الهی نه جدای از آن مسأله مشیت الهی و تقدیر الهی بر این است كه در این عالم علی كل حال مسائلی به وجود می‌آید حوادثی در این عالم به نسبت به هر شخصی انجام می‌گیرد مرض هست سلامتی هست تضییق هست وسع هست گرفتاری هست رفاه هست اینها مطالبی است كه در این عالم می‌آید بسیاری از اینها در اختیار انسان است و بسیاری هم در اختیار انسان نیست و این مطلب برای بزرگان بوده برای ائمه بوده برای پیغمبران بوده آنها مریض می‌شدند، خوب می‌شدند. گاهی اوقات در شدت بودند، گاهی اوقات در رفاه بودند. گاهی در تضییقاتی بودند در حبس و امثال ذلك گاهی نه به نحو آزاد و متعارف بودند این مسأله بوده موسی بن جعفر بوده تا چند سال قبل از همان ایام حبس خب به نحو عادی حضرت زندگی می‌كردند در بعضی از اوقات فشار می‌دید در بعضی از اوقات تحت نظر بودند حضرت سجاد همین طور سیدالشهدا همین طور امام رضا همین طور اینها حالات مختلفی داشتند فرزندانشان شاگردان ایشان به طور كلی این جریانی است جریان گذران زندگی بر طبق شرایط و بر طبق آن حوادثی كه برای انسان انجام می‌شود این جریان زندگی شكل می‌گیرد با توجه به این مسأله است كه یك سالك الهی باید راه خودش را انتخاب كند پس در مسأله سلوك و در مسأله انتخاب راه مسأله منحصر به رفاه و آسایش و رفع گرفتاری و از هر جهت حاجات برآورده شده و رسیدن به آن نیت و تمنیات و اینها نیست قضیه با سایر افراد تفاوتی ندارد فقط در كیفیت بینش و كیفیت نگرش انسان با

 مسأله قضیه فرق می‌كند و این به غلط در میان بعضی از افراد این مسأله رسوخ كرده كه هر كسی كه وارد سلوك می‌شود حتما خدا باید برای او گرفتاری بیاورد این از یك طرف این مسأله غلط است به جهت این كه مسأله گرفتاری و سایر مسائل دیگر مثل سایر افراد می‌ماند و جریان مشیت و تقدیر الهی از این نقطه نظر فرقی ندارد یكی از دوستان حادثه‌ای برای او اتفاق افتاده بود و او به این گفته بود كه این فعلا اول كار است من گفتم شما به بیمارستان مراجعه كن به این جاهایی كه خلاصه محل ابتلا هست مراجعه كن ببین افرادی كه در آن جا می‌آیند مگر همه سالك هستند ابتلا هست برای هر شخصی هست حالا مشیت و تقدیر الهی بر این قرار گرفته كه خب این نحوه ابتلاء خدا برای شما تقدیر كند مسأله این طور نیست یا همه افرادی كه فرض كنید كه تمام سال در تضییقات هستند مگر همه افراد سالك هستند نه بعضی از آنها حتی خدا را هم قبول ندارند این از این نقطه نظر خب این نگرش صد در صد نگرش باطل و غلطی است بلكه در مسأله سلوك آن چه را كه تفاوت می‌كند نگرش به این مسأله است یعنی كیفیت برخورد با قضیه است كه افراد دیگر این حوادث و جریانات منبعث و منشأ برای معلول علل ظاهری می‌دانند و برای رفع آنها به دنبال علل ظاهری می‌گردند یك سالك اینها را به مشیت و تقدیر الهی مربوط می‌كند و درخواست رفع آنها را هم از خداوند می‌كند با توجه به این كه باز مشیت الهی را بر این مطالب غلبه می‌دهد و هر چه را كه خدا صلاح دانست او را مدّ نظر قرار می‌دهد این یك نگرش.

 در مقابل این نگرش، نگرش قاصرِ دیگری وجود دارد و آن این كه هر كسی كه وارد این راه می‌شود باید همه مشكلات او حلّ شود هر كسی كه وارد این راه بشود دیگر فرض كنید كه مرضی در خانواده او و بستگان او نباید بیاید تضییقات و اینها و گرفتاری و این مسائل نباید باشد این نگرش هم مانند نگرش اول نگرش صحیحی نیست زیرا اگر قرار بر این باشد كه سالك به مجرد سلوك همه گرفتاریهایش برطرف شود خب این تمییز است این یك نوع ترجیح بلامرجح است این یك نوع امتیاز است بین بندگان الهی چه فرق می‌كند همه یكسان هستند حالا آن اسمش سالك نیست این اسمش سالك است دلیل می‌شود بر این مسائل به نحو مطلوب پیش برود نخیر جریان عالم تقدیر و عالم مشیت برای هر كسی یك نوع رقم می‌زند ولی همان طور كه عرض شد نسبت به قضیه اول در این جا هم نگرش انسان است كه تعیین می‌كند راه انسان را همه چیز را انسان باید از خدا بداند حوادثی كه برای او پیدا می‌شود باید از خدا بخواند و صلاح خود را به خدا واگذار بكند و غیر از رسیدن به آن مطلوب و رسیدن به ان غایت كه عبارت است از مرتبه عبودیت نباید نسبت به یك مسأله اصرار داشته باشد.

 بسیاری از دوستان هستند اظهار می‌دارند كه فرزند آنها بعضی از بستگان آنها اینها در راه نیستند

 خب خود ما مگر از اول در راه بودیم عنایت و توفیق الهی شامل حال بنده ای از بندگان می‌شود و او را متوجه بعضی از مسائل می‌كند وانگهی ما از عاقبت كار چه اطلاعی داریم؟ چه بسا ممكن است افرادی كه اینها به حسب ظاهر خب بعضی از مسائل را قبول نداشته باشند قلب آنها پاك باشد و در آخر مشمول رحمت و عنایت الهی قرار بگیرند و به عكس دیده شده افراد زیادی كه اینها خب مدعی سلوك و حركت در این راه بودند و به بعضی از مصالح و درجات هم رسیدند ولی آن چنانكه باید و شاید به آن چه كه گفته می‌شود عمل نمی‌كردند در همان زمانهای سابق یا حتی بعد از آن اینها دچار لغزشهایی شدند و به طور كلی از مرحله پرت شدند پس بنابراین مسأله به موقعیت فعلی افراد برنمی‌گردد مسأله به جریانی است كه هر شخصی با آن جریان خواهی نخواهی روبرو خواهد شد باید برای مَآل افراد انسان دعا كند اما این كه این شخص فعلا در این مسأله است نه انسان باید به تكلیف عمل كند و بر حسب تكلیف با افراد برخورد كند آیا نتیجه میدهد یا نمی‌دهد مسأله دیگری است تجربه كه برای خود من اتفاق هستند خب دوستان همه مطلع هستند كه بعد از فوت مرحوم آقا واقعا مسأله مسأله مشكلی شد و بعد از گذشت یك زمانی من ا حساس كردم آن مسیری را كه خب مرحوم آقا ترسیم كرده بودند مبانی را كه مطرح كرده بودند و مسائلی را كه مطرح كرده بودند كم كم دارد از موقعیت صحیح خودش را به راه دیگری می‌رود كم كم ما شنیدیم مطالب علمی مطالب یقینی مطالب عقلی دیگر آن ارزش و بهاء سابق را ندارد كسی كه توجه به عقل و منطق دارد راه به سوی خدا ندارد كسی كه روی مسائل علمی‌نظر می‌كند از رسیدن به مقام عبودیت محروم است كسی كه خب اینها مسائلی است كه قطعا انحراف جدی و یك اعوجاج قطعی در مكتب مرحوم آقا بود مكتبی را كه ما از مرحوم آقا سراغ داشتیم از او به عنوان سلف این مسأله برای ما به یادگار و به ارث باقی مانده بود اتكا به یقین در هر نقطه و اتكاء بر عقل و منطق در همان جلسه هفته گذشته عنوان بصری من این مسأله را مطرح كردم كه هر مكتبی كه می‌خواهد باشد در هر كجای دنیا چه مكتب كمونیسم و الحاد و مادیگری یا مكتب الهی یهودی گری مسیحیت اسلام و تشیع یا به معنای خصوصی‌تر مكتب عرفان یا هر مكتب اخلاقی به هر نحوی از انحاء اگر بخواهد مطرح بشود وبا ارزشهایی كه خداوند در فطرت ما قرار داده و بخواهد در تعارض باشد آن مكتب اهریمنی و شیطانی است هیچ تفاوتی ندارد چه لواداران آن مكتب به صورت ظاهر از افراد عادی باشند یا از افراد روحانی یا علما باشد تفاوتی در این مسأله ندارد یا مدعی صرف مسائل اخلاقی باشند یا مدعی بعضی از مراتب عرفانی باشند آن چه كه باری مهم است ارائه تئوری كه آن مكتب آن تئوری را ارائه میدهد باید ببینیم آن تئوری و داده‌ها با داده‌های فطری ما منطبق هست یا نیست در مكتبی كه دروغ‌

 برای رسیدن به هدف جایز شمرده می‌شود آن یك مكتب اهریمنی است نمی‌شود یك مكتب الهی باشد در مكتبی كه نفاق در آن مكتب راه دارد این نمی‌شود مكتب امام صادق باشد محال است در مكتبی كه سكوت در برابر حق یكی از مبانی آن مكتب شمرده شود تمام اینها را ببیند خلاف است خلاف فطرت است خلاف عقل است و خلاف داده‌های عقلی است ... یكی از بزرگترین ایرادهایی كه به من می‌گرفتند این بود كه فلانی چون در فلسفه و عقل قوی است لذا این بزرگترین مانع برای رسیدن به مطلوب است و حتی برای ما دعا می‌كردند!

 خیلی جالب ... من اخیرا یك هفته پیش، از یكی از بستگان شنیدم كه فلان كس بعضی از اقوام این وقتی می‌رود مشهد زیارت امام رضا می‌رود بالای قبر مرحوم آقا و می‌گوید خدایا عموی ما را هدایت كن ... ما را هدایت كن ...

 خب ببینید شاید قلبش صاف است پاك است بنده خدا سنی هم ندارد ما از خدا می‌خواهیم هدایت شویم كه مطلوب ما است ولی ببینید مشكل از این جا است كه اگر این مسأله اگر این مسأله به عنوان یك ارزش این مسائل خلاف بخواهد در آن جا مطرح بشود من یك وقتی با یكی از همین افراد بود صحبت می‌كردم گفتم یك سوالی از شما می‌كنم آیا اگر یك شخصی فرض كنید كه من باب مثال یك شخص عادی است طلبه است اگر من به او بگویم این فرد مهندس است مهندس فرض كنید كه ساختمان است یا پزشك است و می‌تواند آیا این گفته من حرام است یا حرام نیست گفت بله حرام است گفتم چطور اطلاق یك همچنین عنوانی با توجه به مفاسدی كه دارد حرام است اما اطلاق یك تعبیری كه هزارها برابر مفاسدش بیشتر است تعبیر به ولی‌خدا تعبیر به جانشین حضرت آقا تعبیر به مرحوم آقا و امثال ذلك كه هزارها برابر می‌تواند فاجعه بیافریند این اطلاق به راحتی به عنوان یك ارزش تلقی می‌شود و كسانی كه به این مسأله معتقد نیستند باید طرد شوند؟!

 آن شخص در جواب گفت: در مقابل بعضی از افراد كه خلاف نقل می‌كنند باید بگوییم تا این كه این قضیه مُحكَم شود!

 گفتیم یعنی راه خدا باید با دروغ سفت شود؛ راه خدا باید با دروغ تثبیت شود؟ خب بین ما و بین دیگران كه می‌گویند افراد مقدمه را توجیه می‌كند چه فرقی می‌كند؟ ما هم همان حرف را زدیم این می‌شود یك ضد ارزش مكتبی. كه این ضد ارزش را به عنوان ارزش، یكی از محورهای بقای خودش قرار داده است می‌شود. می‌شود شیطانی دیگر رحمانی نیست! این مكتب مكتب رحمانی نیست! باید كاملا نسبت به مسائل دقت كرد.

 من شخصی دیدم در خود زمان حضرت آقا می‌آمدند و به یكی از مسائلی كه در كنار من از جلوی چشم من می‌گذشت من چیز می‌كردم من خلاصه سوال و جواب می‌كردم یك وقتی ایشان برای یك شخصی ن امه نوشتند و در آن نامه یك لفظی را به كار بردند خیلی وقت پیش اوایل انقلاب و ب رحسب اتفاق من وارد كتابخانه شدم و دیدم نامه روی میز است و ایشان نوشتند كه فلان و این كه رفتم پایین به ایشان گفتم آقا شما چرا در عنوان نامه این لفظ را به كار بردید چرا به كار بردید مگر اطلاق این لفظ می‌شود بر به شخص عادی این لفظ اطلاق بشود ایشان گفتند اگر این لفظ را به كار نبرم نامه را به دست ایشان نمی‌دهند عین عبارت ایشان نامه به دست ایشان نمی‌دهند مجبور هستم یعنی یك لفظ به كار بردن در روز قیامت حساب و كتاب دارد می‌گویند چرا این لفظ را به كار بردند این به كار بردن این لفظ برای شما دیگری دیگری دیگری بعد در مجموعه تشكلی را به وجود می‌آورد كه آن تشكل نامناسبی است باید بیایی حساب پس بدهی چه برسد به این كه شخصی مثل مرحوم آقا اصلا خودش صاحب مكتب است و ایشان می‌گوید كه چه من چاره ندارم از این مطلب و خب البته بعد هم ایشان در تألیفات خودشان این مطلب را به طور كلی ردّكردند اما متأسفانه هنوز آن تألیف به دست افراد نرسیده بنا به دلایلی همین مسأله برای خود من بعد از زمان مرحوم آقا به وجود آمد كه من احساس كردم كه مطلب دارد به راه دیگری می‌رود شخص از جای دیگری می‌آمد در همین تهران سخنرانی می‌كرد و به عنوان یك عقیده و یك مبنا مطرح می‌كرد كه در زمان هر ولی خدایی انسان نمی‌شود از ولی خدای قبلی یاد كند چون ممكن است با مشكلات روبرو شود چطور در زمان مرحوم آقا چطور همه حرفهای ایشان از مرحوم حداد و قاضی و این حرفها بود ولی بعد از مرحوم آقا این دیگر عوض شد چیست قضیه التفات می‌كنید خب آقاجان من به جای این كه بیای مشكل را از اصل رفع كنی چرا می‌آیی مشكل را اضافه می‌كنی چرا می‌آیی كارهای دیگران را تخطئه می‌كنی بیا مشكل را درست كن بیا تعبیر صحیح بیاور بیا راهت را درست كن دیگر نیاز به این توجیهات هم نداری اما اگر آن راه را می‌خواهی چیز كنی درست مثل یك ساختمانی كه این از پایه ایراد دارد یك جا سوراخ می‌شود هی می‌روند آن جا را چیز می‌كنند گچ می‌كنند یك جای دیگر سوراخ می‌كنند می‌روند آن جا را گچ می‌كنند پس فردا همه گچها می‌ریزد خب این دیوار از اول خراب است این دیوار را از اول باید درست بچینی درست انجام بدهی یك مرتبه گچ می‌كنی تا بیست سال هم نیاز به ترمیم مجدد ندارد اما وقتی كه پایه اشتباه باشد مبانی فكری انسان اشتباه باشد برای هر قضیه كه اتفاق می‌افتاد هی انسان نیاز به چه دارد نیاز به توجیه دارد ما در زمان مرحوم آقا نیاز به توجیه نداشتیم كار ایشان كاری نبود كه توجیه بخواهد بردارد خیلی روشن و رك و

 صاف و خیلی مسأله مسأله نیازی به به ا صطلاح توجهی و این مطالب نداشت خب بر این اساس وقتی كه من این سمئله را مشاهده كردم چه شدآمدم مسائلی را در مقابل این مسائل خلاف ایستادم و جدا هم ایستادم و این مشكلات بود بی خوابی شبها بود زخم معده ما عود كرد هم خونریزی معده كردم و مسائل و مشكلات داخلی حتی برای ما پیش آمد خب ما پیه همه چیز را به تنمان مالیده بودیم علی كل حال مسأله ای است باید روی این قضیه جواب داده بشود و سفت ایستادیم و طبعا مواجه با اعتراضهایی واقع شدیم و كم كم خلاصه مطالب به نحو دیگری درآمد ارتباط با ما دیگر ممنوع شد مطرود شدیم محكوم شدیم افرادی كه با مرتبط بودند آنها هم محكوم شدند آنها هم مطرود شدند و به صورت یك جریان سنتی و یك مبنا درآمد كه هر كسی با فلانی و رفقای فلانی در ا رتباط است دیگر صحبت نكنید در مجالس نگاه نمی‌كردند خانمها پشتشان را به همدیگر می‌كردند اعتنا نمی‌كردند مردها اگر در خیابان اگر می‌دیدند چیز نمی‌كردند اینها كه خدمت شما عرض می‌كنم به خاطر این كه اگر اینها متوجه جریان باشیم ما این مسائل را دیگر تكرار نكنیم یعنی باید بدانید كه مكتب الهی و مكتب اولیاء الهی این نیوده و نیست و نخواهد بود در مكتب الهی اختیار با هر شخصی آزاد است هر شخصی می‌تواند اختیار آزاد داشته باشد كه هر چه را كه می‌خواهد انتخاب كند یكی با این باشد یكی با دیگری باشد این مسأله مسأله به این نحو است و خیلی جای تعجب است كسی كه دم از راه الهی و سلوك الهی می‌زند آن وقت به مسائلی بیفتد كه ما اینها را از افراد عامی و حتی پایین تر از افراد عامی چیزهایی كه ما از گروهكها می‌خواندیم و از سازمانهای منحرف می‌خواندیم كارهایی كه با اعضای خودشان می‌كردند حالا ما بیاییم همچنین مسائلی را كه در حول و حوش قضایای نفسانی دور می‌زند نسبت به این ها این خیلی برای ما موجب خسران و موجب بدبختی است طبعا به این نحو پیش آمد ما هم كار خودمان را انجام دادیم تا این كه مأموریت تمام شد و گفتند دیگر صحبت كن ولی مسأله به این مقدار دیگر كافی است خب دیگر ما ساكت شدیم در همان موقع و حتی بعد از آن موقع هم می‌دانستیم كه مشیت الهی بر كیفیت دیگری است و خلاصه جریان به یك نحو دیگری است ولی خب تكلیف خودمان را انجام بدهیم اگر بتوانیم خدا توفیق بدهد تكلیفمان را انجام بدهیم اما این كه آیا این تكلیف به نتیجه می‌رسد یا نمی‌رسد آن دیگر در اختیار ما نیست من پریشب به یكی از رفقا دوستان می‌گفتم گاهی اوقات من مشكل ترین مسائل سلوكی مشكل ترین مسائل عرفانی را به بعضی می‌گویم و راحت قبول می‌كنند نه این كه طوطی واری قبول نكنند نه راحت وجدانشان نفسشان می‌گیرد و می‌پذیرد و مسأله را حل می‌كند ولی به بعضی می‌گویی دو دو تا می‌گویند پنج تا یعنی بسیط ترین مسأله و آسان ترین مسأله را

 نمی‌پذیرند آخر دو دو تا می‌شود چهار تا می‌گویند نه پنج تا شش تا هفت تا خب این حسابش دیگر است این دیگر حساب دیگری دارد و در دست ما نیست وقتی مطلب به این جا رسید ما مفرّ را دیگر بستیم دیگر صحبت نكردیم این جریان گذشت سه سال گذشت سه سال و نیم گذشت الان بعضی از وجدانها دارد بیدار می‌شود الان دارد بعضی از حقایق دارد گفته می‌شود الان دارد بعضی از مسائل دارد اینها مطرح می‌شود بعضی از اعترافها و اقرارها الان می‌بینی دارد صحبت می‌شود این هم با خدا است عرض كنم امور به دست خدا است نه آن موقع ما كاره بودیم نه الان كاره هستیم نه بعد كاره هستیم وظیفه و تكلیف هر چه باشد باید انجام بدهیم و بعد امور را به خدا بسپاریم یك جا می‌گویند صحبت كن یك جا می‌گویند نكن یك جا می‌گویند در منزلت بنشین یك جا می‌گویند امیرالمؤمنین علیه السلام برای ما بهترین اسوه است برای ما بهترین اسوه است حضرت زینب برای ما بهترین اسوه است یك روز در جلسه صحبت كردیم شخصی راجع به مرحوم آقا می‌گفت كه آقا حضرت زینب می‌آید در بیرون و صحبت می‌كند و فلان و این جریان عاشورا و بعداز عاشورا و این كه می‌گویند زن نباید بیرون بیاید و نباید صحبت كند و این خلاف است مرحوم آقا فرمودند حضرت زینب شصت سال سنش بود یك روایت از تاریخ بیایید بگویید كه در غیر از جریان عاشورا حضرت زینب برای مردها صحبت كرده است بالاخره شصت سال سنش بود دیگر در مدینه در كوفه در كجا صحبت كرده جریان كربلا یك جریان استثنایی بود در جریان كربلا حضرت زینب در بعضی از مجالس مقنعه هم نداشت یعنی اولاد پیغمبر در جریان عاشورا به یك همچنین وضعی افتاده بودند یك جا به امیرالمؤمنین می‌گویند بلند شو بیا صحبت كن خطابه كن برای مردم یك جا قبول نمی‌كنند می‌گویند برو در منزلت بنشین بیست و پنج سال امیرالمؤمنین در منزل می‌نشیند بعد وقتی عثمان را از بین می‌برند مردم می‌بینند چه اشتباهی كردند بعد سراغ امیرالمؤمنین حالا مأموریت پیدا می‌كند از منزل بیاید بیرون تازه وقتی بیرون می‌آید مگر می‌گذارند آب راحت از گلوی حضرت بیاید پایین شما خیال می‌كنید این چهار یا پنج سالی كه به خلافت رسید واقعا خلافت برای او لذتی داشت مثل سایر جاهایی كه ما می‌بینیم واقعا لذتی داشت واللَه و باللَه قسم می‌خورم آن لذتی كه امیرالمؤمنین در منزل می‌نشست آن لذت برای او واقعا لذت بود یعنی همین لذت ظاهری والا امیرالمؤمنین در هر جا كه باشد با خدا است و برای او فرقی نمی‌كند از نظر ظاهری زندگی ظاهری نشستن در منزل برای كسی راحت است یا آمدن در میدان و جنگیدن نشستن در منزل راحت است یا تیر خوردن و شمشیر خوردن در جبهه كدام راحت است امیرالمؤمنین مثل عمر نبود كه بخواهد برای خلافت جان بدهد او به دنبال تكلیف بود به دنبال احقاق حق بود به دنبال اماته ظلم بود ظلم را از

 بین برد مكتب امیرالمؤمنین این بود درست شد پس بنابراین آن چه كه وظیفه ما این است این را خدمت دوستان عرض كردم كه راجع به مطالبی كه اتفاق می‌افتد مسأله اتفاق می‌افتد یا گرفتاری اتفاق می‌افتد یا بعضی از ناهمگونی هایی در داخل محیط خانواده بین بعضی از اعضا باشد بین بعضی از افراد باشد اینها را بر همین طبق مسیری كه تعیین شده بر طبق تكلیفی كه هست باید طبق همین انجام بشود محیط خانواده محیط آرامی‌باید باشد زن در این مسأله نقش مهمی دارد تطبیق خواستهای مرد بر محیط خا نواده با مسائل اسلامی یكی از مسائل بسیار مهمی‌است كه بر عهده زن است به نحو مطلوب بیاید این مسائل اگر نمی‌تواند خب نمی‌تواند بسیاری از مخدرات اینها سوال می‌كنند كه فرض كنید كه برخی از اعضاء خ انواده با شرایط صحیح خودشان را وفق نمی‌دهند خب وفق نمی‌دهند كه نمی‌دهند اشكالی ندارد حتما همه باید به یك نحو باشند راه خدا كه زور نیست راه خدا كه تهدید نیست هر شخصی برای خودش راه خاصی دارد و باید طبق همان راه حركت كند و به مطلوب برسد هر كسی بین خود و بین خدا مسیری دارد ما نمی‌توانیم افراد را بالاجبار به آن چه را كه تشخیص می‌دهیم وادار كنیم این به عنوان مقدمه بود آن راجع به نامه‌هایی كه در جلسه قبل صحبت شد سوالهایی هست من امروز صبح دید تكرار مكرر است ولی بعضی خب سوال شخصی است آن چه كه مربوط به سوال شخصی است حالا می‌خوانم و بعد جدا پاسخ می‌دهم آنها كه مربوط به جمع است حالا در حدود وسع و مجال خدمت دوستان عرض می‌كنم.

 بسم اللَه الرحمن الرحیم‌

 آیا وقتی كه انسان احساس نزدیكی به خدا می‌كند سودمند است كه دعا كند الساعه همه حجابها را بین من و خودت را بردار با این كه برداشتن حجابها به مرور است و با تمرینات و با ریاضات خاصی است كه با دستور استاد است انجام بشود و دعا فایده ندارد؟

 البته خدمت شما عرض كنم كه هر دو لازم است هم مسأله حركت و سلوك در راه الهی نیاز به مراقبه دارد نیاز به دعا دارد نیاز به عبادت دارد نیاز به سلوك صحیح دارد طبق همان راهی كه بزرگان ترسیم كردند و بدون این امكان ندارد كسی به مطلوب برسد انسان یك شبه بلند شود از خواب و بخواهد همه مسائل حل بشود از محالات است و یك همچنین چیزی در عالم تكوین تحقق پیدا نكرده بلكه باید مراقبه داشت و این همه تأكیدی كه بزرگان بر مراقبه دارند بر همین اساس است كه این نفس كم كم تغییر پیدا می‌كنند كم كم مانند سایر وسایلی كه ما با آن دست به گریبان هستیم چطور یك شبه همه امور را به ما نمی‌دهند باید چهار سال پنج سال درس بخوانیم تا در یك رشته به علمی برسیم‌

 مسأله حركت در سایه و برداشتن حجابها هم به همین كیفیت خواهد بود البته دعا كردن خیلی خوب است همان خواست انسان دعا است البته خدا دعا را هم دوست دارد می‌خواهد بنده او دعا كند كه او موانع را خداوند بهتر از سر راه او بردارد این دو با هم تنافی ندارد.

 برای این كه تمركز حواس داشته باشیم چه كنیم؟ صبر و حوصله ام كم است و عجول هستم چه كنم؟

 تمركز حواس راههای مختلفی دارد كه بهترین راه آن البته در مرتبه اول از مراتب دیگری دارد این است كه انسان متوجه حضور الهی باشد یك كسی از دوستان دیشب یك سوالی را می‌كرد و آن این كه در نماز ما به چه نحو نماز بخوانیم آیا به معانی توجه كنیم یا توجه به خدا كنیم توجه به خدا چطور من در آن جا كه بودم به ایشان عرض كردم كه ببیند الان من وارد منزل شما شدم شما آیا حضور من را دراین جا حس می‌كنید یا نه گفت كه بله گفتم صرف نظر از این مسأله كه آیا من چه صحبتی می‌كنم یا نه مسأله اول همین احساس حضور است كه الان شما احساس می‌كنید من در این جا هستم با این احساس شما طبعا یك مسائلی را مترتب می‌كنید طبعا هر كاری را انجام نمی‌دهید صدایتان را بلند نمی‌كنید فرض كنید كه من باب مثال با هر لباسی فرض كنید كه در منزل نمی‌آیید بالاخره قضیه شرایطی دارد این ا حساس حضوری كه الان برای شما پیدا شده این احساس حضور صرف نظر از آن مطالبی است كه خب مطرح می‌شوئد آن مطالب به جای خود اناسن در حال نماز باید احساس كند كه خدا الان در این مكان حاضر است خب به كار دیگر می‌پرداخت آشپزی می‌پرداخت به جمع كردن محیط منزل می‌پرداخت به صحبت كردن با این می‌پرداخت اینها خب مسائلی است كه دور از و جدای از مسأله حضور الهی است مسأله نمازگزار آن محوریت حركتش را در نماز باید احساس حضور باشد احساس كند كه الان من با خدا هستم حالا این احسای كه الان با خدا هستم توأم با یك عبارت است الحمدلله رب العالمین الرحمن الرحیم اینها دیگر یك خواستهایی است كه انسان این خواستها را در قالب این عبارات بیان می‌كند ولی مسأله مهم مسأله همان احساس حضور است این یك به اصطلاح به اصطلاح مسأله است كه تمركز باید بر این اساس باشد كه انسان حضور خداوند را احساس كند نشسته در كناری افراد دارند صحبتهای لاطائلات می‌كنند این خودش را جدای از آنها در این مرتبه قرار بدهد لازم نیست حالا به چیز دیگر فكر كند ا ین مرتبه اول برای تمركز است البته مراتب دیگر هم دارد كه خب آن مراتب مراتب بعدی است راجع به عجله هم كه در این جا تذكر داده شده این هم باید انسان بداند كه مسائلی را كه اتفاق می‌افتد و جریاناتی كه اتفاق می‌افتد جریاناتی خیلی به دست ما نیست و ما

 جزئی از مشیت الهی در عالم خلق و رد عالم تكوین هستیم معلوم نیست هرچه را كه ما بخواهیم به این زودی و به این فوریت به دست بیاید و حالا مثال می‌زنم دیشب من از قم كه می‌آمدم تهران بعضی از دوستان تماس گرفتند كه بیایند قم و ما را بیاورند گفتم نه من خودم می‌آیم ب الا خره یكی از اینها اصرار كرد ما قرار گذاشتیم در همین ترمینال كه خدمت ایشان برسیم و ما را ببرد منزل خودشان من آمدم طبق قراری كه داشتم در همان میدان و منتظر وسیله و اینها شدم دیدم كه ظاهرا مسافر كم است و ماشینها نمی‌روند یك اتوبوسی آمد سوار آن اتوبوس شدم تخلف نكرده بودم ظاهرا از همان اتفاقا یك اتوبوسی بود بسیار تند می‌آمد و همه از او سبقت می‌گرفتند و می‌رفتند و بعد هم هر جا می‌رسید چند نفر پیاده می‌شدندبعضی سوار می‌شدند خلاصه و من می‌گفتم الان آن بنده خدا در آن سا عتی كه قرار گذاشته بیاید خب طبق ظاهر ممكن است برای انسان غلق و اضطراب و اینها پیدا بشود كه الان آن بنده خدا می‌آید یك وقتی بعد با خودم فكر می‌كنم كه این جریان یك جریانی است كه در اختیار من نبود دیگر من برای چه غلق و اضطراب داشته باشم طبق مسیر عادی می‌رود ا نشاءاللَه خدا به فكر او هم هست و بعد هم مسأله یادم آمد یك قضیه جالبی از مرحوم آقا نقل كنم مرحوم آقای انصاری رضوان اللَه علیه استاد مرحوم آقا ایشان مبتلا به ناراحتی قلب شده بودند در آن زمان دو تا دكتر معروف در تهران بودند یكی دكتر اردشیر نهاوندی بود كه بسیار شخص واردی بود و ظاهرا در .. بود یادم است مرحوم آقا مادربزرگ ما را كه والده ایشان بود پیش ایشان می‌بردند بسیار وارد بود یكی هم دكتر ... بود كه نمی‌دانم ایشان الان حیات دارند یا ندارند ایشان رفته بودند در همدان كه مرحوم آقای انصاری را ملاقات كنند دیدند كه مبتلا به كسالت قلبی شدند و بله قبل از این جریان یك جریان دیگری ایشان می‌خواستند نقل كنند من این را مقدمتا به یادم است عرض می‌كنم می‌گفت ما یك شب از همدان می‌خواستیم بیاییم تهران به حسب ا تفاق یكی از دوستان كه داماد مرحوم آقای انصاری بود به رحمت خدا رفته مرد خیلی خوبی بود آقای مهندی تناوش بود كه از دوستان بسیار صمیمی‌مرحوم آقا بود كه در اواخر عمر ارتباطشان خیلی كم شده بود مرد بسیار خوبی بود اهل مراقبه بود اهل تحجد بود و حالاتی داشت داماد مرحوم آقای انصاری بود می‌گفتند كه به اتفاق ایشان آمدیم شهر و می‌گفتند از همین ماشینهای كرایه و اینها گرفتیم كه بیایم برای تهران آمدیم و موقع شب و آن هم جاده های آن موقع همدان و خیلی نامناسب و دیدیم عجیب دارد تند می‌رود خیلی دارد تند می‌رود و خیلی عجیب بود خیلی بسیار و هر چه به او تذكر دادیم رفیقمان دوستمان جاده را چرا این طور مگر از جانت سیر شدی خلاصه به هر حال داشت می‌رفت و كار خوئدش را می‌كرد و اصلا توجهی نداشت خلاصه ایشان‌

 می‌گفت كه ما در یك حالت بین موت و حیات سه ساعت این ما را از همدان آورد تهران آن هم با آن جاده آن زمان كه من رفته بودم یك مقداری از آن خاكی بود اصلا اصلا ما موت را می‌دیدیم من به رفیقم گفتم آقا بیخود اصرار كن بیا ما اشهدمان را بخوانیم شد شد دیگر كار از دست ما خارج است ایشان می‌گفتند این سفر را ما داشتیم و اما سفر دوم كه می‌خواستم از مرحوم آقای انصاری كه به ناراحتی قلبی مبتلا شده بودند و می‌گفت من سریع آمدم گاراژ كه یك وسیله بگیرم زود بیایم تهران دكتر را بیاورم برای ایشان همدان ایشان نمی‌توانستند بیایندتهران حالشان مساعد نبود آمدم دیدم یك كرایه است و مسافر زده و یكی دو تا كم دارد و ما سوار شدیم و حركت كرد وقتی آمد دیدیم عجب اولا ایشان تریاكی تشریف دارد این آقای راننده و دوما این ماشین به این طرف و آن طرف می‌رود یك مدت آمد جلو لاستیكش پنجر شد خلاصه شروع كردیم لاستیك را درست كردن ما هم كمك كردیم كه زودتر راه بیافتد یك وقت رفتیم كنار یك قهوه خانه نگه داشت و گفت من خسته هستم دیشب نخوابیدم می‌خواهم دو س اعت بخوابم گفتیم آقا جان این چه وضعی است فلان گفت همین است می‌خواهی نمی‌خواهی با یكی دیگر برو گفتم دو ساعت پیاده شدیم ایشان قشنگ رفت خوابش را كرد و یكی دو ساعت هم این طور خلاصه شش ساعت از همدان تا تهران طول كشید دیگر شما ببینید به سر ایشان چه آمد و من روحیه مرحوم پدرمان را میدانم خیلی ایشان چیز بود از نظر روحیه خیلی بله نگران بود و می‌خواست خیلی مثلا تكلیفی انجام بشود و اینها سی ساعت می‌گفت كه ما از همدان آمدیم كه این وقتی رسیدیم دیدیم كار تمام شده بود و .. بردیم كه مسأله دیگر تمام داشت تمام شد و نصفه روزی دیگر بیشتر ایشان حیات نداشتند حالا كار دست خدا است حالا این استادش است خب باشد یان هم شاگرد كذایی است خب باشد ولی خب جریان و تقدیر قرار است كه بر یك نحو دیگری باشد خب شاگرد كاری از دست او برنمی‌آید همه باید تسلیم ب اشند لذا حوصلگی و بی حوصلگی باید در این جا موقعیت خودش را بیابد و ما باید بدانیم كارها باید به نحو مطلوب انجام بشود و ما بگذاریم عادی باشد.

 می‌دانیم انجام واجبات مخصوصا خواندن نمازهای واجب اولین قدم در مسیر سیر و سلوك است چه كنیم كه بتوانیم با خلوص بیشتری نماز بخوانیم و حضور ذهن بیشتری داشته باشیم در قرآن كریم سفارش شده است كه نماز را با خضوع و خشوع بخوانید منظور از خضوع و خشوع چیست و چطور می‌توانیم به دست بیاوریم.

 منظور از خضوع و خشوع ببیند همین كیفتی است كه خود ما در قبال با سایر جریانات ما

 می‌توانیم داشته باشیم اگر یك شخص بزرگی با ما مواجه می‌شود ما چطور ما در مقابل او احساس تواضع می‌كیم و ذهن خود را از جاهای دیگر قطع می‌كنیم و چه می‌كنیم الان من دارم با شما صحبت می‌كنم خب شما لطف می‌كنید بزرگواری می‌كنید به عرایض ما توجه می‌كنید همین مسلئه به نحو بیشتر و به نحو مؤكدتر باید در ارتباط با خدا باشد ولی منتهی چون در این جا مسأله مسأله ظاهر است شما مرا مشاهده می‌كنید و صحبتهای مرا بر حسب ظاهر می‌شنوید طعبا نفس به جای دیگر گرایشی ندارد اما در مسأله ا رتباط با خدا چون مطلب مطلب غیبی است در این جا نفس خیلی زود می‌تواند به این طرف و آن طرف تمایل پیدا كند این جا است كه باید خیلی مراقب باشد نگذارد كه نفس به این طرف و آن طرف برود.

 راه مبارزه با عدم حضور خیالات باطنه و عدم حضور در نماز را لطفا بیان بفرمایید؟

 راه همین است كه الان عرض كردم خدمت شما راه مبارزه این است كه اولا قبل از نماز یك قدری استراحت كند یك چند دقیقه بنشیند و نه این كه وارد منزل می‌شود و كاری دارد و وضو بگیرد و بیاید یك چند دقیقه در سجاده بنشیند مكان باید مكان آرام باشد خلوت باشد سر و صدا نباشد بعد از دو یا سه دقیقه كه آن آرامش خودش را به دست آورد آن موقع به نماز بلند شود و نماز بخواند اگر یك چند آیه قبل از نماز بخواند خوب است تأثیر دارد این راه به این كیفیت است البته خود مقاومت انسان در برابر خیالات خیلی مهم است كه انسان خیالات را نگذارد بیاید و این مسأله بعدها خیلی به درد می‌خورد یعنی اگر انسان با مقاومت و تمرین خیالات را از خودش دفع كند این مسأله بعدها خیلی برای او راهگشا است و الا ممكن است بعدها برای او مشكلاتی را به وجود بیاورد

 نزول قرآن برای شركت در كلاس .. اگر بعدا مداومت نشود آیا برای شخص دچار اشكال می‌كند.

 نخیر دچار اشكال نمی‌كند و بهتر است كه انسان بر آن حفظ ادامه بدهد اگر هم ادامه نداد باز مسأله‌ای را به وجود نمی‌آورد.

 نماز مغرب به خواندن به جماعت خواندن افضل تر است یا در منزل؟

 البته" افضل تر" غلط است خود افضل به معنای تفضیل است و این" تر" در این جا زیادی است ویا ... در منزل با نافله بین ده دقیقه به اذان مغرب به وقت و البته نماز جماعت بهتر است افضل است ولو این كه یك قدری هم دیرتر باشد بهتر است از نافله در منزل مگر این كه خب برای انسان مشكلاتی باشد و انسان نتواند به نماز جماعت یا حالش اقتضا نكند آن وقت در منزل بخواند بهتر است.

 نماز عصر را نیت قضای نماز ظهر كند و نماز عصر را در وقت خودش فرادا در منزل بخواند

 بله نیت قضای ظهر نماز ظهر را به جماعت اشكالی ندارد كه انسان نماز ظهر را به جماعت بخواند به نیت قضا دیگر منظور است و بعد نماز عصر را در منزل نخیر اشكالی ندارد

 آیا می‌توان در مورد برآورده شدن حاجات نذری كرد؟

 اشكالی ندارد نذر كردن ولی من از مرحوم آقا شنیدم كه بهتر است سالك نذر نكند و امور خودش را به خدا بسپارد.

 در این صورت چه نذری باشد بهتر است. هر نذری كه مورد رضای خدا است ... فقرا و یا اینها بهتر است و رسیدگی به بعضی از حوائج مسلمین اینها خوب است ولی علی كل حال انسان بهتر است كه نذر نكند و این كارها را انجام بدهد

 آیا عهدی كه در عالم ذر ما با ائمه علیهم السلام بسته ایم و با اولیای خدا بسته‌ایم چرا با بعضی از ائمه خدا بیشتر انس داریم و چرا در عالم زر چگونه بوده است و آیا در سیر ما در دنیا مربوط به این دنیا می‌شود یا خیر

 عهد در عالم ذر با ائمه مربوط به عنوان واسطه های برای نزول اسماء كلیه و صفات كلیه الهی است و به عنوان اطاعت و سرسپردگی به آنها است اولیاء خدا هم مشمول همین قضیه هستند خود اولیاء خدا هم در عالم زر با ائمه از این نقطه نظر فرقی نمی‌كنند و این كه با بعضی از ائمه انسان انس بیشتری دارد به واسطه بعضی از خصوصیاتی است كه در انسان وجود دارد و با بعضی از احوئال و حالاتی است كه برای انسان و این م علوم نیست كه دوام داشته با شد ممكن است در بعضی از مراحل تغییر كند چطور این كه من از بعضی از دوستان شنیدم كه چطور این كه موفق می‌شوند به زیارت عتبات بعضی می‌گویند نجف برای ما خیلی خوب بود و حرم حضرت امیرالمؤمنین و بعضی می‌گویند كربلا برای ما خیلی جاذب بود و اینها یا بعضی فرضك نید كه سامرا را ترجیح می‌دهندعلی كل حال اینها به خصوصیت حال خود آن شخص برمی‌گردد ولی ائمه همه آنها یكسان هستند گرجه ظهروات آنها تفاوت می‌كند اما از نقطه نظر واسطه بودن آنها از نظر ولایت همه آنها در یك سطح قرار دارند و هیچ تفاوتی از این نقطه نظر ندارد چه بسا آن كسی كه زیارت سیدالشهدا را ر سایر ائمه ترجیح می‌دهد ازنقطه نظر حال بعدا برگردد و زیارت فرض كنید كه امام حسن عسگری یا امام علی نقی را ترجیح بدهد این بسته به حال خود شخص دارد و این در حال تغییر و تبدل است.

 آیا خوابها و حالات خود را می‌توانیم برای شما بنویسیم یا باید با دیگران در تماس باشیم؟

 فرقی نمی‌كند مسأله تفاوتی ندارد.

 لطفا نظر خود را در رابطه با كار كردن خانمها در بیرون از خانه البته در محیطهایی كه مختص آنها است بفرمایید.

 در مورد كار كردن در صورتی كه كار كار مفید باشد و با شرایط شرعی توأم باشد و چنان چه كه شخص شوهر رضایت داشته باشد و با رضایت او باشد كار كردن اشكالی ندارد در این خصوص خود آن شخص و حالاتش بهترین معیار است كه آیا این كار موجب ضرر نفسانی او می‌شود یا نمی‌شود.

 لطفا در وجود احوال نفسانی و تخیلات شیطانی كه ما باید قبل از جلسه آنها را كنار بگذاریم توضیح بدهید و جدیدا كه جلسات در وسط هفته تشكیل می‌شود ممكن است بعد از جلسه در طول روز فعالیتهایی داشته باشیم پس چگونه آن مراقبه را كه شما در جلسات پیش فرمودید رعایت كنیم تا ...

 عرض كردم باید رعایت شرایط بشود حال انسان حال مناسبی باشد اگر حالش آشفته است در جلسات شركت نكند به دیگران ضرر می‌رساند مسأله جلسات مسأله دو روزی كه مختلط است كه هر كدام روی دیگری اثر و تأثر دارند این خصوصیات باید رعایت شود اما اینكه حالا در چه روزی باشد و بیرون منزل كار انجام می‌شود آن دیگر وظیفه بنده نیست كه آن جلسه را تعیین كنم یا این كه راجع به كار به اصطلاح صحبت كنم یا جلسات اگر كلاسی چیزی هست راجع به این مسأله خصوصیات این است كه عرض كنم خدمت شما در زمان مرحوم آقا مطلب همین بود تذكرات ایشان نسبت به افرادی كه در جلسه شركت می‌كردند به این كیفیت بوده كه بهتر است آن حال را در آن روز نگه دارند و تا حدود امكان مراقبت داشته باشد اما اگر بعضی از مسائل ... كه به وجود می‌آید یعنی خلاف انتظار آن یك مطلب دیگری است در هر صورت اختیار انتخاب با خود افراد هست و در این گونه زمینه بهتر است كه خود افراد تصمیم بگیرند.

 چرا عده‌ای از افراد كه وارد سلوك می‌شوند چه در این زمان و چه در زمان گذشته نسبت به استاد ... گرفته و نسبت به ولی اللَه بودن استاد شك می‌كنند؟

 خب در ابتدای قضیه شخص ممكن است كه یك برداشتی داشته باشد از سلوك و با یك توقعاتی آمده باشد هنوز این تصوراتی تثبیت شده نباشد ولی بعد وقتی كه می‌آید با یك مطالب دیگری مواجه می‌شود بعضی از افراد هستند همان طور كه در ابتدا عرض كردم ممكن است تصورات آنها این باشد كه خب سلوك یك راهی است كه توأم با خوشبختی و سرور و بهجت و بدون گرفتاری و این مسالئ است وقتی كه می‌آیند متوجه می‌شوند كه ممكن است این مسائل با سایر مطالب در جای دیگر تفاوت نكند و

 آن توقع اولی از آنها سلب می‌شود یا این كه برای رسیدن از بعضی اهدافی می‌آیند و آن اهداف را محقق نمی‌بینند و زده می‌شوند علی كل حال عالم عالم امتحان و عالم تجربه است و ما باید واقعا از خدا بخواهیم كه خدا عاقبت ما را به خیر كند در ابتدای مسأله ممكن است كه صورت دیگری داشته باشد همین طلحه و زبیر اینها از افرادی بودند كه در جنگها در كنار پیغمبر بودند ولی خب عاقبت كار را دیدید كه چه شد؟ در مقابل امیرالمؤمنین شمشیر كشیدند و آن مسائل را به وجود آوردند این جا است كه همان كلام مرحوم آقا كه می‌فرموند كه هر لحظه سالك باید توجه كند كه برای او یك امتحان است نه این كه یك امتحان یك امتحانات قلمبه سلمبه است و فرض كنید كه در تخیل انسان است كه یك قضیه دارد انجام می‌شود هر لحظه برای ما امتحان است هر سكون ما و هر تخیل ما هر مطلبی كه می‌گذرد برای انسان یك امتحان است و یك عبور ...

 چند روز پیش یكی از دوستان آمد منزل و گفت آقا من در ... مكاشفه ظاهرا بود یك مطلبی را دیدم كه فلان كس ... من آن شخص را می‌شناسم و از كار او هم اطلاع داشتم كه كار خلافی كرده بود فلان كس در حالی كه بین این دو نفر هیچ ارتباطی به هیچ وجه نبود حتی یك مرتبه هم همدیگر را نمی‌دیدند فلان شخص دارد به سمت مكه می‌رود در این جا یك مرتبه ملائكه او را نگه می‌دارند [و به سمت وادی برهوت یمن می‌برند ...] این قضیه چیست؟ من گفتم انشاءاللَه چیزی نیست بعد آن شخص را صدا كردم و گفتم ببین آقاجان راه خدا شوخی نیست در روایت داریم تمام ارواح مؤمین تمام اینها در وادی السلام نجف است و تمام ارواح كفار و افراد مكدر و دارای ظلمت در برهوت یمن است این یك واقعیتی است كه بیان كردند شما كه آن خلاف را انجام می‌دهی فلان كس كه هیچ ارتباط به شما ندارد شما را در برهوت گیر انداخته [مشاهده كرده‌] ... التفات كردید؟ مسأله دقیقا عین واقع است یك سر سوزن تفاوت نمی‌كند مطلب عین واقع هست.

 خب این كه دیده دارد به مكه می‌رود منظور همین سیر و سلوك او است كه به سمت كعبه می‌رود ان كار خلافی كه انجام داد یكدفعه ملائكه او را نگه داشتند و او را در برهوت آوردند توبه كند خارج می‌شود دوباره به راه ادامه می‌دهد كار خلاف بكند دوباره می‌آید در برهوت التفات می‌كنید این عالم عالم تكوین است هر لحظه برای ما یك امتحان است هر لحظه برای ما یك حركت و یك وقوف و یك سكون است پس ما باید متوجه این مطلب باشیم كه مطالبی را كه انجام می‌دهیم سرسری نیست انسان را نگه می‌دارند و جایگاه آن هم مشخص است یا به این سمت یا در جایی دیگر

 سوال حقیر این است كه همسرم تمام مسائلی را كه در مورد سلوك است قبول می‌كند فقط در

 مورد حرام بودن موسیقی نمی‌توانم قانع كنم اگر ممكن است شما علت را بفرمایید.

 ببنید این سوالی است كه خیلی كردند بالاجمال عرض می‌كنم:

 احكام اگر قرار باشد ما آن را بخش كنیم دو قمست آن مسائل دنیا برمی‌گردد ٩٨ درصد آن به باطن برمی‌گردد مسائل ظاهر خب مشخص است و مسائل معاملات اینها و حتی خیلی از قضایایی كه اینها از حتی باطن آنها اطلاع نداریم مسأله موسیقی كه عوارضی كه دارد و بیان شده نسبت به روح و نفس و تحقیری می‌كند یكی از عوارضی كه دارد این است كه نفس را از حركت باز می‌دارد و نفس كه باید كه به واسطه ترقی خود را به تجرد برساند و این موسیقی می‌آید او را در یك محدوده نگه می‌دارد و حبس می‌كند این مطلب مربوط به قضیه باطنی او است و همان طوری كه خدمت شما عرض كردم مهمترین بخش از احكام ما مربوط به مسائل نفس است كه مسائل نفس در حیطه تصور ما نمی‌گنجد طبعا كسی كه به راه و به خدا اعتقاد دارد باید این مطالب را هم بپذیرد البته نپذیرفتن این هنر نیست هر كسی نمی‌پذیرید پذیرفتن هنر است اگر شخصی خدا را قبول دارد و ائمه را قبول دارد و دستورات آنها را هم قبول دارد باید نسبت به بسیاری از این مسائل كه برای ما مشهود هم هست متعبد باشد حالا سوال ما از ایشان این است كه به چه دلیل نماز صبح دو ركعت است آیا شما نماز می‌خوانید یا نمی‌خوانید در حالی كه این حال انسان در نماز صبح خیلی بهتر از ظهر است ظهر انسان خسته است و باید دو ركعت ظهر باشد چهار ركعت در صبح باشد اینها مسائلی نیست كه ما آنها را ادراك كنیم اینها یك عللی دارد كه علل باطن بله اگر كسی این مطالب را تأمل كرد و تعبد كرد به علل آن هم خواهد رسید

 روز سه شنبه مجلس ذكر ما است و شما فرمودید كه بعداز ذكر از خانه بیرون نیایید و با كسی صحبت نكنید و .. ولی ما بعدازظهر زهراشناسی داریم و به آن جا می‌رویم باید چه كار كنیم به كلاس زهرا شناسی برویم یا نه و آیا می‌شود كلاس را عوض كنیم؟

 علی كل حال مطلب همان طوری است كه من خدمت شما عرض كردم كلاس با بقیه كارها فرقی نمی‌كند آن حضورِ لازم در جلسه را می‌گیرد.

 در موردی كه با توجه به یكی از انبیای سلف تنها حضرت ابراهیم به مقام فنا و بقای باللَه رسیده است پس چطور در قرآن حضرت یونس را از مخلَصین یاد كرده در حالی كه مخلصین آنهایی هستند كه به مقام فنای ذات رسیدند؟

 البته مخلَصین به مقام فنای ذاتی نرسیدند بلكه به مقام فنای در اسماء رسیدند و مسأله فنای ذاتی تفاوت می‌كند با مسأله فنای در اسماء.

 فنای ذاتی عبارت از این است كه حتی خودیت خود را دیگر نبیند اما مسأله فنای در اسم و صفت این است كه اوصافی را كه در خود می‌بیند یا آن تعیناتی را در خود می‌بیند آن تعینات را فانی در خدا ببیند مسأله فنای ذاتی با فنای اسمائی تفاوت دارد.

 ارتباط شیطان با نفس انسان را لطفا بفرمایید.

 سوال دیگر این است كه با توجه به این كه تمام انبیا شیطان را می‌شناسند و می‌دانند كه دشمن انسان است پس چرا حضرت آدم از او گول خورد و قسم هم خورد.

 البته حضرت آدم این كه ... گول شیطان را خورد پیغمبر نبود و بعد به مقام پیغمبری رسید حضرت آدم مثل یكی از افراد عادی بود و حضرت آدم به عنوان سمبل است یعنی خود ما هم آن بلایی كه سر حضرت آدم درآمد سر ما هم درآمده و الا ما در این جا در خدمت شما نبودیم عرض می‌شود كه گفت:

پدرم روضه رضوان به دو گندم بفروخت‌ \*\*\* ناخلف باشم اگر من به جویی نفروشم‌

 اگر آن شعر دیگر خواجه كه می‌فرماید:

من ملك بودم و فردوس برین جایم بود \*\*\* آدم آورد در این دیر خراب آبادم‌

 خب حضرت آدم كار خوبی نكرد اگر این كار را نمی‌كرد ما دیگر در این جا نبودیم و این همه بركات به واسطه آمدن در این دنیا و تربیت در این دنیا است. علی كل حال این مسأله روزی كه شیطان به آدم رسید و به عنوان یك فرد عادی بود و هم آن در بهشت و تعلق به آدم خاص و بدن مادی پیدا نكرده بود و این دارای یك اسراری است كه این مجال صحبت آن نیست مسأله دیگر ارتباط شیطان با نفس است كه شیطان عبارت است از تعلّق به دنیا یعنی موجودی است كه این موجود در قبال ملائكه برای انسان روح و ریحان و بهجت و سرور را می‌آورند شما وقتی كه نماز می‌خوانید در نماز برای شما حالت بهجت پیدا می‌شود حالت رقت پیدا می‌شود خودتان را با قبل از نماز به اصطلاح مختلف می‌بینید این به واسطه ارتباط ملائكه با شما است یعنی روح آن ملك با روح ملكوتی شما یكی شده از اثرات روح آن ملك به روح ملكوتی تزریق شده انسان حالت بهجت و انبساط را در خود می‌بیند اما مسأله شیطان درست عكس این عمل می‌كند یعنی وقتی كه انسان در جای مناسبی در مكان خلافی قدم بگذارد یا كار خلافی انجام بدهد یا نیت خلافی بكند روح شیطان كه ... روح برزخی و ملكوتی ما

 یكی می‌شود از ارتباط بین روح شیطان و این روح ملكوتی و روح برزخی ما این حالت كدورت و ظلمت به وجود می‌آید.

 در هر جا كه احساس كدورت برای انسان پیدا شد باید انسان بداند كه روح شیطان با او تلاقی پیدا كرده در هر جا كه روح انبساط و بهجت و توجه به پروردگار برای انسان پیدا شد انسان باید بداند كه روح ملك با او تلاقی پیدا كرده است.

 مرز بین گناه و اشتباه در چیست و این كه تشخیص گناه چگونه است مثلا بعضی از مسائل گناه بودنشان به وضوح پیدا است و برخی موارد و اعمال را نمی‌توان تشخیص داد در این مورد توضیح بفرمایید.

 ادراك گناه و مسأله گناه در دو جنبه گناه تحقق پیدا می‌كند البته آن مسأله مهم در مورد گناه عبارت است از آن نیت انسان كه انسان نیت عناد داشته باشد و نیت تمرد داشته باشد گرچه عمل صحیح را هم انجام بدهد اگر انسان در نیت او تمرّد باشد اتفاقا عمل او عمل خوب باشد این برای او گناه محسوب می‌شود اصل گناه بر اساس تمرّد است و بر اساس عناد این مسأله مسأله مهمی است.

 اگر شخصی نیت تمرد و عناد نداشته باشد و خیال كند كار كار خوبی است و انجام بدهد گرچه گناه باشد برای او گناه نیست و برای او گناه نمی‌نویسند اشتباه این است كه انسان تشخیص خلاف بدهد یعنی یك عملی را خیال كند عمل صحیحی است در حالی كه بعد انجام میدهد این مهم نیست و در این واسطه باید انسان آن مطلب را بسنجد در مواردی كه برای او شبهه پیدا می‌شود مطلب را بسنجد و در نیت او این باشد كه قصد قربت داشته باشد برای این مسأله و خدا هم او را هدایت می‌كند پس بنابراین مرز بین گناه و اشتباه را ما در نیت شخص نسبت به این عمل می‌دانیم اگر نیت او نیت عناد باشد و نیت تمرد و مخالفت باشد این عمل عملی گناه است گرچه او برحسب ظاهر پسندیده است و اشتباه این نیست.

 علامه طباطبایی در تفسیرشان در مورد .... فرمودند كفر شیطان محتوم بوده و بعد خدا آن را آشكار كرده مگر می‌شود شیطان ... در دلش و نیتش كفر باشد و بتواند به عالم .. راه پیدا كند و یكی از ملائكه باشد.

 سوال بسیار خوبی است مسأله به خصوص خود نیت انسان برمی‌گردد و این كه شیطان در میان ملائكه بوده به وضعیت ظاهری برمی‌گردد انسان دارای مراتبی است مرتبه ظاهر و باطن و همین طور باطن و بواطن ممكن است این در مرتبه باطن این دارای یك نوع كفر باشد یك نوع عناد باشد ولی در

 مرتبه ظاهر نه حال او حال مناسبی باشد و از ظاهر حال او كسی تشخیص ندهد البته اهل ... تشخیص می‌دهند و حال خلاف از غیر حال خلاف را تشخیص می‌دهند.

 یكی از افراد بستگان مرحوم آقا كه او هم به رحمت خدا رفته آمده بود خدمت مرحوم آقا بعد از چند هفته آمد و رفت جریانی آمد و مرحوم آقا فرمودند كه حالا شما واقعا آمدی و گریه می‌كرد و قسم می‌خورد كه به جان شما كذا و كذا ...

 ایشان بعد به من فرمودند كه من همان موقع به او گفتم كه من بعید می‌دانم كه حتی خود شما هم الان درست آمده باشید و همین طور هم شد بعد از گذشت زمانی كه همه به حال او غبطه می‌خوردند و كارهای غیر عادی انجام می‌داد و میگفتند: ای كاش حال ما مثل حال او بود ... و امثال ذلك ... دچار بعضی حالات شدند و خلاصه زمینه را خلاصه خالی كردند و نتوانستند دوام بیاورند مسأله شیطان هم از این باب است هنوز به مرتبه باطن كه به خود نفس او قضیه می‌خورد برخورد نكرده بود هنوز امری را كه خداوند به او بكند و او را ملزم كند كه خود را در مقابل آدم خاضع كند و خاشع كند هنوز این امر نیامده بود هنوز آن مسائلی كه دقیقا به خود انسان برخورد می‌كرد هنوز این مسائل پیدا نشده بود و ما باید از خدا بخواهیم كه در یك همچنین امتحاناتی ما را نگه دارد چون از این مسائل برخورد می‌كنیم اما در بعضی جاها كه مسأله دقیق می‌شود و دیگر با خودیت انسان مسأله ارتباط پیدا می‌كند انسان ممكن است در آن جا لنگ بزند و قضیه شیطان هم همین طور است.

 آیا این درست است كه می‌گویند ره صد ساله را یك شبه طی كرد؟ این درست است اگر درست است چطور می‌شود آیا به دست انسان است؟

 ره صد ساله را به یك شب پیمودن البته این بعضی از مسائلی است كه به اراده و مشیت الهی برمیگردد در همه این طور نیست و این دلیل بر كمال هم نیست درست است كه مهم است این است كه انسان خود را به خدا تفویض كند اگر یك شخص ره صد ساله را می‌پیماید ممكن است در یك شب هم ره صد ساله را پس بدهد یعنی هیچ مسأله در این جا تضمینی برنمی‌دارد و اتفاقا در این جا خطر خیلی زیاد است و باید به بیشتر روی این قضیه افرادی كه در یك همچنین خصوصیاتی قرار دارند باید بیشتر توجه ومراقبه داشته باشند.

 برای سالك مهم این است كه تسلیم اراده پروردگار باشد چه حالا ره صد ساله را یك شبه بپیماید یا ره یك شبه را در صد سال بپیماید در آن ره الهی و مشیت خدا آن دوری و عرض می‌شود كه قرب قرب مكانی و قرب زمانی راه ندارد آن چه كه مهم است این است كه انسان با خدای خلوت در

 خلوص خلوت باشد دیگر رفتن و آمدن و ماندن و توقف و اینها مسائلی است كه تمام اینها جدای از راه تلقی می‌شود.

 چطور می‌شود غیبت امام با حضور امام یكی باشد در حالی كه به عنوان نمونه اگر امام صادق حضور نداشتند عنوان بصری چطور می‌توانست این همه دستور سلوكی مفید را از ایشان بگیرد و ... آیا در زمان غیبت امام زمان حتما تمام افرادی كه می‌خواهند سلوك كنند باید دستشان به ولی خدا برسد تا سلوك كنند و دستور بگیرند؟

 در مورد سوال اول غیبت امام زمان و حضور امام زمان از برای سالكین راه خدا یكی است البته برای عموم مردم تفاوت دارد و قطعا زمان حضور كه زمان بسط عدالت كلی در جامعه و عدالت جامع برای همه افراد با غیبت امام زمان بالاخره داریم همه می‌بینیم و مورد شهود همه هست كه مظاهر فساد و امثال ذلك و اینها در زمان غیبت امام همه اینها از بین می‌رود و شرایط برای زندگی توأم با اطمینان و تلقی روحی برای همه افراد به بهترین نحو فراهم می‌شود اطمینان و اعتماد در جامعه این به نحو عرض می‌شود كه اتمّ‌و به نحو اكمل حاكم می‌شود اینها بركاتی است كه از حضور امام زمان علیه السلام پیدا می‌شود اما برای افرادی كه راه خدا را می‌روند چون راه خدا راه حركت باطنی است و امام زمان حضور و غیاب ندارد پس از این نقطه نظر هیچ فرقی ندارد بله ا ز نظر ظاهر خب زندگی بهتر اطمینان اعتماد بهتر مانع فساد بهتر برداشته می‌شود و سالك هم این قضیه مفید است اما اگر سالك بخواهد راه خدا را برود وجود و عدم وجود امام در این را ه فرقی ندارد چون حضرت همه قلوب را در دست دارد و او حركت می‌دهد و مسأله امام صادق و عنوان بصری هم از همین قبیل است خب ائمه بودند و مطالب را بیان كردند و دیگر مسأله جا افتاده نیست كه این مسأله بیان نشود این مسأله كه در این جا مطرح شد مربوط به امام زمان است اگر در سلوك داخلی و در بیان احكام ظاهری جای خللی بود طبعا امام علیه السلام می‌با یست آن را بیان كند ولی چون همه مسائل بیان شده طبعا دیگر نیازی به حضور فیزیكی و ظاهری امام علیه السلام در اجتماع برای بیان احكام نیست و ما مكلف هستیم به همان چه را كه از ائمه بیان شده به همان عمل كنیم و او برای ما كافی است در زمان غیبت امام زمان هر شخصی مانند زمان حضور در این جا هم تف اوتی ندارد در زمان غیبت افرادی كه می‌خواهند سلوك كنند آن چه كه برای اینها مهم است این است كه امورشان را به خدا بسپارند و به امام زمان نزدیك كنند اما این كه حضرت چطور دستگیری می‌كند این نه در ف هم ما می‌گنجد و نه به ما اصلا مربوط است خود امام علیه السلام خودش می‌داند هر شخصی را چطور راه ببرد و راه هر كسی را به چه نحو بیان كند و ما بعد

 از فوت مرحوم آقا متوجه شدیم كه ایشان با خیلی از افراد تماس داشتند كه ا سم آنها را حتی ما نمی‌شنیدیم و تصور نمی‌كردیم علی كل حال مسأله دستگیری یك مسأله اختصاصی است و در یك قالب خاصی این مسأله نمی‌گنجد.

 آیا آن آن عقلی كه سفارش شده پیامبر به علی علیه السلام می‌فرماید تو با عقلت به خدا نزدیك شو یا در مورد حضرت حداد كه می‌گوید عاقلترین مردم بودند یا این كه ما باید كارهایمان را با عقلمان بسنجیم این عقل چیست؟ آیا ما آن را داریم و آیا راهی برای زیاد كردن آن وجود دارد یا خیر؟

 آن عقل عبارت است از همین پدیده الهی كه خداوند به ما عنایت كرده و بر همین اساس عقاب می‌كند و ثواب می‌بخشد. اگر هر كسی به این عقل عمل كند عقل او دائما رو به بالا است مسأله عقل به قول ما مسأله تشكیكی است یعنی دائما رو به ازدیاد است اگر او را به كار بگیریم و به مقتضای او عمل كنیم در هر مرتبه از مراتبی كه هستیم خداوند یك عقل بالاتری را به ما عنایت می‌كند و این عقل به واسطه اتصال به عقل فعال كه از او تعبیر به عالم عقل و نور می‌شود دائما رو به گسترش است اما اگر ما به آن یافته ها ترتیب اثر ندادیم و آن یافته ها را مدّنظر قرار ندادیم آن مقداری كه به ما داده از دست ما می‌گیرد و خلاصه دست ما خالی است بله عقل همان است منتهی این عقل در حال ازدیاد و در حال نقصان است و تفاوتی ندارد.

 سوال می‌كنند كه خوابهایشان زیاد شده و راجع به خصوصیات ...

 راجع به خواب كه زیاد است راجع به غذا است و گرفتاری هست شب زودتر خوابیدن است و انسان گرفتاریهای خودش را كمتر كند و آن موانعی را كه برای خستگی روح و بدن است كمتر كند طبعا خواب انسان كمتر می‌شود زیادی خواب خوب نیست.